مناسبات دین و علم تجربی

یکی از مهم‌ترین چالش‌های الهیات اسلامی در قرون اخیر، چالش رابطه دین و علم تجربی است؛ از آغاز رنسانس و پس از تحولات گسترده و عمیق در حوزه علوم تجربی و پس از آن در حوزه علوم انسانی و ظهور نظریه‌ها و تبیین‌های جدید در عرصه جهان‌شناسی و انسان‌شناسی، میان برخی از آموزه‌های دینی مسیحی و برخی از تبیین‌ها و نظریه‌های علمی، ناسازگاری و تعارض در گرفت و بخش قابل توجهی از عقائد موردتأیید کتاب مقدس و سازمان کلیسا یکی پس از دیگری اعتبار خود را از دست داد؛ این وضعیت به صورت تدریجی به جوامع دیگر و از جمله جوامع اسلامی هم سرایت کرده و آموزه‌های دینی و فرهنگی همه جوامع را تحت تأثیر خود قرار داد؛ علیرغم تفاوت‌های بسیار عمیق و فراوان میان فرهنگ اسلامی (قرآن کریم) و فرهنگ مسیحی و عهد عتیق و جدید، چالش دین و علم تجربی همچنان ادامه دارد و مدعیان تعارض می‌کوشند تا با صورت‌بندی‌های تازه به این چالش ادعایی دامن بزنند؛ لازم به ذکر است که ادعای تعارض دین با علوم جدید از همان ابتدا در دو سطح مطرح شده است؛ ۱. سطح بنیادی مسئله برای تبیین این امر است که اساسا معرفت دینی قابل اعتبار نیست و تنها گزاره‌هایی که با روش اثبات‌گرایانه و یا ابطال‌گرایانه مورد ارزیابی قرار می‌گیرند، معتبر و قابل استنادند و چون گزاره‌های دینی قابل اثبات یا ابطال نیســت، پس معتبر هم نخواهد بود! ۲. سطح دوم، ورود به موارد و مصادیق تعارض‌های ادعایی است؛ یعنی ارائه مسائلی که دین و علم تجربی، در ظاهر، هرکدام تبیین متفاوتی از یک پدیده ارائه کرده‌اند. در نوشتار حاضر به یکی از شبهاتی که با استناد به پاره‌ای از مختصات علم تجربی خواسته است مزیت و اعتبار علم تجربی بر علم دینی را تبیین کند و علم دینی را علمی فاقد اعتبار و کارآمدی معرفی نماید،اشاره کرده و به بررسی و نقد آن خواهیم پرداخت.



چکیده‌شبهه

علم[1]داده‌ای اســت که به طور ساختارمند درباره جهان فیزیکی و پدیده‌های مرتبط با آن تولید یا کشف شده است؛ روش علمی، زیربنای تولید هردانشی است؛ یعنی هرآگاهی و دانشی اگر از این روش پیروی کند، ارزش علمی دارد؛ گزاره‌های علمی[2]چون از این روش اســتفاده می‌کنند، پویا و بهروزند؛ اما گزاره‌های دینی چنین نیستند؛ بلکه ایستا و فاقد پویایی‌اند؛ گزاره‌های علمی همواره در معرض آزمایشــند؛ به این معنا که تا جایی که بتوانند به پرسش‌ها پاسخ دهند، معتبر و به محض عجز از پاسخگویی، دچار تغییر و به سوی کامل شدن، از طریق کشف جدید، خواهند رفت؛ هرگزارهای که چنین باشــد، پویا است؛ پس گزاره‌های علمی پویا هســتند و علم همواره به روز اســت و می‌تواند مرجع بشــر برای حل مسائلش باشــد؛ علم اگر هم در مورد پدیده‌ای اطلاعات کافی نداشــته باشد، می‌گوید فعلا آن را نمی‌دانم، ولی تلاش می‌کنم بدانم؛ اما در مقابل، بسیاری از گزاره‌های دینی اصلا قابل آزمایش نیستند؛

دین برخلاف افکار سکولار، اجتماعی است، نه فردی! دین نمی‌تواند از هر امری کــه در رابطه با فرد و اجتماع است، بی‌تفاوت بگذرد؛ از این رو در رابطه با هرمسئله‌ای، اعم از خانواده ازدواج و طــلاق، تجارت، صنعت و هر مسئله دیگر، محدوده شرعی و ارزشــی آن را بیان می‌کند؛ روشن می‌کند که این امور با چه شرایطی به سمت خداوند و با چه شرایطی به سمت شیطان جهت می‌گیرند و این همان چیزی است که علم تجربی بشــری از بیان آن عاجز اســت.

یعنی گزاره‌های دینی یک بار صادر شــده و ایســتا و بی‌تغییرند و دانشــمندان و نخبگان نمی‌توانند احکام دیــن را تغییر دهند؛ بنابر ایــن از روش علمی پیروی نمی‌کننــد و گزارهای که از روش علمی پیروی نکند، پویا نیست؛ پس گزاره‌های دینی پویا نیستند؛ از این‌رو دین از نادانی‌های بشــر سوءاستفاده کرده و آنها را به نفع خــود مصادره می‌کند و به همین نادانی خود هم دانا نیست و به اصطلاح در جهل مرکب گرفتار است!

مقدمه

تعریف علم: این واژه در زبان فارســی به آگاهی، دانش، فهم، شــناخت و در اصطلاح، گاهی به معنای مطلق دانایــی، دانش و معرفت، به کار می‌رود؛ به این معنا، علم، مجموع یافته‌های آدمی درباره خود و جهان اطراف اوســت؛ این مجموعه شامل «علوم مفهومی» و «علوم گزارهای»، اعم از حقیقی و اعتباری هم می‌شود؛ مطابق این معنا، اخلاق، دین، عرفان، تاریخ، سیاست، نجوم، فقه، بلاغت و لغت، همه علمند؛ در اینجا علم[3]، معادل است و در برابر « جهل » قرار می‌گیرد؛ در این کاربرد، علوم عملی و نظری، حضوری و حصولی، همه به طور یکسان، علم خوانده می‌شوند؛ گاهی نیز «علم» به دانش و معرفت خاصی اطلاق می‌شود که از تجربه حســی (مستقیم یا غیر مستقیم) به دست می‌آید؛ در اینجا علم[4]، معادل است و در برابر دانستنی‌هایی به کار می‌رود که از آزمون حسی بهره نمی‌جویند!

تعریف دین: دین[5] در لغــت به معنای کیش، آیین، ملت، مذهب به کار رفته است؛ در تعریف دین، نگرش‌های زیادی همچون نگرش‌های اخلاقی، تاریخی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، فلسفی و زیباشناختی دخالت می‌کند؛[6]واژه «دین» با شــکل‌های مختلف، ۹۲ بار در قرآن کریم آمده که غالباً به معنای توحید و یگانگی، حکم، اطاعت، جزا و پاداش، حسابرسی، عادت و شریعت است؛[7] به تعبیر علامه طباطبایی، دین روش عملی، مبتنی بر اعتقاد مربوط به نظام هستی و انسان، به عنوان جزئی از این نظام، اســت؛[8] در تعریف دیگر، دین، مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر مقرر شده است.[9]

نگاه دین به علم، نگاهی کاملا مثبت و مشوقانه است؛ واژگانی که در قرآن از ریشه علم گرفته شده، بیش از هشتصد مورد است؛ آیاتی هم که درباره آفرینش آورده شده است،اشاره به این نکته دارد که برای هدایتِ مورد نظر قرآن، ابتدا باید به علوم‌اشاره شده در این آیات آگاهی داشتَ تا فرصت تأمل در آیات، برای هدایت فراهم شود؛ دایره و وسعت نگاه دین به علم محدود به علوم اخروی نمی‌شود؛ بلکه هرآنچه که بتواند زندگی انسان –اعم از دنیا و آخرت – را به سوی رشد سوق دهد، مورد توجه دین است.

علم تجربی، یکی از گونه‌های علم!

علم تجربی از لحاظ روش، بر تجربه و آزمایش حسی و از لحاظ محتوا، بر پدیده‌های عینی و قابل‌مشــاهده جهان مادی متکی است؛ در فرایند پژوهش علمی، ابتدا مسئله‌ای طرح و درباره آن فرضیه‌سازی می‌شود؛ پس از آن، فرضیه ارائه شــده، با متد تجربی به بوته آزمون سپرده شده و نتایج به دست‌آمده، تحلیل می‌شود؛ اگر فرضیه موردنظر در مرحله آزمون تأیید شــد، پذیرفته شده و مبنای تحلیل‌ها و تجویزهای علمی قرار می‌گیرد و اگر تأیید نشد، به فرضیه‌های دیگر پرداخته می‌شود؛ بنابر این کار علم تجربی، شناسایی مسائل عینی و حل آن با روش حسی و تجربی است؛ شکی نیست که علم تجربی، دانشی مفید و مؤثر در زندگی بشر است؛ گره بســیاری از مشکلات و معضلات انسان‌ها در گذشته و حال با پنجه علم تجربی گشــوده شده و در پاره‌ای از موارد به تسهیل زندگی بشر مدد رسانده و می‌رساند؛ اما نه همه مسائل بشر، مربوط به مسائل عینی است و نه روش حســی و تجربی می‌تواند به همه مجهولات و معضلات بشر پاسخ دهد و برای آن راه‌حل لازم را ارائه کند؛ آنچه گوینده شــبهه، از تعریف علم و ویژگی آن مطرح کرده، صحیح، اما ناکافی است؛ در نظر وی مراد از علم، فقط علمِ تجربی اســت که از آزمونهای حسی و تجربی به دست می‌آید؛ در حالی که علم، به معنای مطلق دانایی اســت؛ به عبارت دیگر علم تجربی، تنها بخشی از علم است، نه همه علم؛ آری! علم تجربی اگر در قلمــرو خود به صورتی کاملا روشــمند عمل کند، اطمینان‌بخش و معتبر است؛[10] توصیف‌ها و تحلیل‌های گوینده، رگه‌هایی از پوزیتیویسم منطقی[11]را به همراه دارد؛ حال آنکه اولاً، تبیینی که از گزاره‌های دینی بیان کرده اســت، از سوی بسیاری از دانشمندان غربی -که خاســتگاه تفکرات اثبات‌گرایانه است- پذیرفته نشده اســت و ثانیا، بســیاری از علوم غیرتجربی و از جمله علوم دینــی، حکایت از واقعیت دارند و در نتیجه علم محسوب می‌شوند؛[12]در نظام معرفتی دین، بسیاری از امور وجود دارد که تصدیق و تکذیب آنها به هیچ وجه با حس ممکن نیست؛ درک معارف بلند وحیانی، بهشت، جهنم، برزخ، تجســم اعمال و ملکات، عوالم فرامادی، فرشتگان، معجزه، دعا و آثار آن، توبه، ایمان و... اموری هستند که از تیررس حس و تجربه خارجند؛[13]از این گذشته بســیاری از گزارهها هستند که بر آنها نتیجه عملی مترتب می‌شــود، در حالــی که اصل و پایه آن، تجربه حسی نیست؛ مثل گزاره‌های اخلاقی، همچون تعهد و وفاداری به علم و دستاوردهای علمی!

ملاک پویایی علوم در چیست؟

در اینجا ســه پرســش مهم وجود دارد: ۱. پویایی چیســت؟ ۲. آیا ملاک درســتی و حقانیت یک گزاره یــا دانش، پویایی آن اســت؟ ۳. کدام‌یک از علوم پویا هستند؟ پویایی به معنای هماهنگی و حرکت با تغییرات و تحولات است و از این رو به علمی پویا گفته می‌شود کــه خود را بــا موضوعش هماهنگ کــرده و همپای تحولات آن، دگرگون شود؛ اما در اینکه ملاک و معیار درســتی و حقانیت یک علم یا گزاره چیست، اختلاف نظر گســترده‌ای وجود دارد؛ در گذشته و روزگاری که فلسفه و تفکر فلسفی ارسطویی بر جهان علم حاکم بود، ملاک حقانیت یک گزاره یا علم را مطابقت آن با واقع می‌دانستند؛ یعنی وقتی یک گزاره، مطابق با واقعیتی باشــد که از آن حکایت می‌کند (یعنی صادق باشد)، می‌گوییم گزاره موردنظر درســت و حق است و اگر با محکی‌عنه خود مطابق نباشد، می‌گوییم گزاره، کاذب و باطل است؛ بر این اساس، روش تجربی و اثبات‌گرایانه، در خوشــبینانه‌ترین حالت، یکــی از روش‌های اثبات همیــن گونه‌انــد! علاوه‌بر اینکه گزاره‌هــای دینی به جنبه‌های ثابت، ایستا و تغییرناپذیر انسان نیز توجه ویژه دارند؛ در حالی که علم هیچگاه نمی‌تواند به این جنبه‌ها پرداخته و حکمی دائمی و قطعی صادر کند و این همان نقطه ضعف بزرگ علم تجربی است (البته برای کسانی که می‌خواهند از علم تجربی جهان‌بینی بســازند و آن را جایگزین خدا و دین کنند!)؛ ایرادگر شــبهه، ملاک و معیار علمی‌بودن و پویایی گزاره‌ها را پیروی از روش تجربی می‌شمرد و به همین سبب، گزاره‌های دینی را نــه علمی و نه پویا معرفی می‌کند؛ در حالی که روش تجربی، بر فرض صحت نتایج، بخشی از معیار علمی و پویا بودن است؛ زیرا روش‌های دیگری هم برای ارزیابی پویایی گزاره‌ها مطرح اســت؛ مانند ملاک اثربخشی و فائده عملی یا همان پراگماتیسم؛[14] از این رو در موضوع کشــف پویایی گزاره‌ها باید مجموعه‌ای از ملاکها را در نظر بگیریم؛ ثانیاً بر فرض اینکه فقط گزاره‌های علمی تجربی، آزمون‌پذیر باشند، دلیلی نداریم که پویایی را فقط در چنین علومی بدانیم! زیرا علمای دین، بخصوص علمای شــیعه، بر پویایی علوم دینی تأکید دارند؛ در سیســتم اجتهادی اســلام (با قرائت شیعی)، اجتهاد، ضمن حفظ مبانی و اصول، با شرایط و مقتضیات تازه پیــش می‌رود و برای معضلات جدید، احکام و قوانین جدید می‌جوید؛ بنابر این هرعلمی، در عین به‌روزبودن، بــرای اینکه هویت خود را حفظ کرده و به حیاتش در طول زمان ادامه دهد، می‌بایست دارای اصول و مبانی پایدار و تغییرناپذیر هم باشد.دین اسلام به مقتضیات زمان (یعنی همان مقتضیات تــازه محیط، اجتماع و زندگــی) توجه دارد و از این رو برخی از احکام خود را متغیر و قابل دگرگونی می‌داند؛ اما این امر بدین معنا نیســت که هر تحولی که در زندگی بشر رخ می‌دهد، الزاما تحول مطلوب و مثبتی باشد و ما ملزم باشیم که خود را با آن تنظیم و متحول کنیم؛ بلکه باید برخی از تحول‌ها را اصلاح و از برخی جلوگیری کرد. نکته دیگری که وجود دارد این است که گاهی تصور می‌کنیم در اصل و بنیاد یک پدیده یا موضوع فکری تحولی رخ داده است در حالی که مصادیق آن تغییر کرده است؛ این مصادیق هستند که در برخی موارد وابسته به شرایط دچار تغییر می‌شوند و از موضوع کلی حکمی ابدی خارج می‌شوند و در شمار مصادیق موضوع کلی دیگری وارد می‌شوند؛ نه اینکه حکم ثابت دچار تغییر بشود؛ ثالثاً بسیاری از گزاره‌هــای اصولی و مبنایی، به علت بداهت، نیازی به آزمون ندارند![15]

روش‌شناسی تفکر از منظر دین

نکته مهم این است که اگر تنها راه کشف صدق و حقانیت گزاره‌ها، آزمون‌پذیری به روش تجربی و عینی باشد، گوینده چگونه می‌تواند ادعای خود مبنی بر ملاک بودن پویایی را اثبات کند؟! بر فرض اثبات، اگر علم دائما پویا و متحول اســت، پس انتظار تحول و ابطال خودِ این نظریه را هم باید داشته باشیم! در منظومه معارف دین، راههای مختلفی برای اثبات وجود دارد؛ از منظر روش‌شناســی تفکر در دین، هر گزاره‌ای باید به روش خاص خودش ارزیابی و صحت‌سنجی شود؛ اگر مسئله، تجربــی بود، به روش تجربی و اگر عقلی بود، به روش عقلی ارزیابی می‌شود و دین هم آن را تأیید می‌کند؛[16] امــا در دین، امور حقیقی هم وجود دارد که به این دو جمله ویژگیهای قرآن این است که دارای پویایی است و به تعبیر روایت،[17]قرآن در هرزمانی سخنی تازه دارد؛ ثالثاً بسیاری از علوم، اصلاً از حوزه تجربهٔ آزمایشگاهی خارج است و در عین حال به کرات قابل تجربه جدیدند (تجارب دینی و عرفانی).

علم تجربی از منظر اسلام

نگاه دین به علم، نگاهی کاملا مثبت و مشوقانه است؛ واژگانی که در قرآن از ریشــه علم گرفته شده، بیش از هشتصد مورد است؛ آیاتی هم که درباره آفرینش آورده شده است،اشاره به این نکته دارد که برای هدایتِ مورد نظر قرآن، ابتدا باید به علوم‌اشــاره شــده در این آیات آگاهی داشــت، تا فرصت تأمل در آیات، برای هدایت فراهم شود؛ دایره و وسعت نگاه دین به علم، محدود به علوم اخروی نمی‌شود؛ بلکه هرآنچه که بتواند زندگی انســان -اعم از دنیا و آخرت - را به سوی رشد سوق دهد، مورد توجه دین اســت؛ به طوری که «علم» در ادبیات دینی گاهی به عنوان «ارزش»: اَلعِلْمُ زَیْنُ الْمَرْءِ فِی الدّنْیَا وَ الآخِرَة(علم، زینت انســان در دنیا و آخرت است)[19]یا «قدرت»: العلم سلطان(علم، قدرت و اقتدار اســت)[20] و یا «ضرورت»: طلبُ العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه(دانش آموختن بر هر مَرد و زن مسلمان واجب است)[21] معرفی شده است؛ در حوزه دین، علوم مختلفی همچون ریاضیات، فلسفه، کلام، فقه و اصول، و علوم رایج در کنار هم، قابل جمعند و این خود نشان می‌دهد که دین، میان این حوزه‌های متمایز و به ظاهر متعارض، می‌تواند تعامل برقرار کند.

رسالت علم و رسالت دین

رســالت دین، آشنا کردن انسان با اسماء، صفات و افعال الهی و آموختن ســبک زندگی مؤمنانه است؛ در حالی که کار علم، کشــف واقعیات وجه مادی هستی است، نتیجه آنکه، معرفت علمی [از جمله کشفیات] نیز بخشی از معرفت دینی است؛[22]بنابراین، پویایی در دین هم وجود دارد؛ دین برخلاف افکار ســکولار، اجتماعی است، نه فردی! دین نمی‌تواند از هرامری که در رابطه با فرد و اجتماع اســت، بی‌تفاوت بگذرد؛ از این رو در رابطه با هرمســئله‌ای، اعم از خانواده، ازدواج و طلاق، تجارت، صنعت و هرمســئله دیگر، محدوده شرعی و ارزشی آن را بیان می‌کند؛ روشن می‌کند که این امور با چه شرایطی به سمت خداوند و با چه شرایطی به سمت شیطان جهت می‌گیرند و این همان چیزی است که علم تجربی بشــری از بیان آن عاجز است؛[23]دین در عین

دیــن اگرچــه در علــم ریاضی هندســه، مکانیک، طراحی، خلبانی کشــتیرانی، جدول عناصر، تئوری مربوط به ســاختمان اتم و... برای روشن‌شــدن ماهیت این علوم و حل مسائل آن هیچ دخالتی ندارد و هر علمی، به پیشرفت و تغییر خود ادامه می‌دهد، اما اگر در راســتای هدف دین قرار گیرند، دین به آنها احترام می‌گذارد؛ همان طور که اگر بر خلاف جهت دین باشند، دین به آنها توصیــه نمی‌کند و پیروانش را از نزدیک شــدن به آن باز می‌دارد.

حال به تغییرات موافق با هدایت توجه دارد؛ دین اگرچه در علم ریاضی، هندســه، مکانیک، طراحی، خلبانی، کشتیرانی، جدول عناصر، تئوری مربوط به ساختمان اتم و... برای روشن‌شدن ماهیت این علوم و حل مسائل آن هیچ دخالتی ندارد و هرعلمی، به پیشرفت و تغییر خود ادامه می‌دهد، اما اگر در راســتای هدف دین قرار گیرند، دین به آنها احترام می‌گذارد؛ همان طور که اگر بر خلاف جهت دین باشند، دین به آنها توصیه نمی‌کند و پیروانش را از نزدیک شدن به آن باز می‌دارد؛ مثلا نحوه ساختن شراب و نحوه ساختن ابزار شراب‌سازی، گرچه یک علم است، اما دین با آن سازش ندارد؛[24]یا تکنولوژی کشــتار جمعی اگرچه علم است، اما معارض با اهداف دین و مردود خواهد بود؛ بنابراین دین همواره پویایی خود را همراه با علم، حفظ میکند؛ دین حقیقتی است که پیامبران آن را به مردم عرضه می‌کنند و مردم آنها را در قالب‌های لفظی یا رفتاری و... دریافت می‌کنند و سپس به آن ایمان می‌آورند؛ کسی از مردم ادعا نمی‌کند کــه تمام حقیقت دین را دریافت کرده یا بر فرض که دریافت کرده باشد به تمامی آن ایمان آورده است؛ از این رو برخی چالش‌های جزئی میان این دو حوزه، طبیعی است و بسیاری از آنها به مرور زمان مرتفع خواهند شد؛ لذا این چالشــها ربطی به اصل دین ندارد. البته به این نکته هم باید توجه داشت که در برخی ادیان به دلایل مختلف مثل تحریف، باطل بودن، تفسیر نادرست،[25] تعاریف سلیقه‌ای و... ممکن است دین را در حوزه علم نارسا بدانیم؛ مثلا سلفی‌ها، بخصوص وهابیت، استفاده از عقل را در معارف دین منع کرده‌اند؛ حال آنکه عقل، ابزار مهمی برای کســب علم به شمار می‌آید؛ یا مثلا قائلین به تجربه دینی، تعریف و برداشت‌های شخصی خود را به عنوان دین معرفی کرده‌اند.

نتیجه سخن

چنین نیست که دین با علم سر سازگاری نداشته باشــد و یا مانع تحول علم شود؛ علم برای دین، ابزاری مقبول و بلکه پسندیده به شمار می‌آید؛ در آموزه‌های دین تشویق‌های زیادی به علم آموزی و احترام به علم و عالم شده است؛ دین به تحقیق و آزمایش برای کشف واقعیــات جدید احترام و بلکــه تأکید دارد و همین را ملاک اعتبار یک گــزاره می‌داند؛ اختلاف علم با دین در جایی اســت که علم در تضاد با دین و مانع رسیدن به هدف دین، یعنی هدایت به سوی سعادت شود؛ در اینجا علم، هست؛ اما علم بی‌منفعت یا غیردینی؛ خواه این علم، تجربی باشد، یا غیر تجربی!

***مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه**

---

۱. Science. ۲. scienetific. ۳. Knowledge. ۴. Science. ۵. Religione ۶. ر.ک رابرت ارنست هیوم، ادیان زنده جهان، ص ۲۴ و ۲۵ ۷. محمد تقی مصباح یزدی، رابطه علم و دین، انتشارات امام خمینی،قم،۹۲،ص ۸۴ ۸. محمد حسین طباطبایی، المیزان ج۱۵ ص۸ ۹. ر.ک، عبدالله جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، نشر اسراء، ۹۰،قم، ص ۱۹ ۱۰. ر.ک، عبدالله جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، نشــر اسراء، ۹۰،قم، ص۱۱۸. ۱۱. logical positivism ۱۲. ر.ک: ایان باربور، علم و دین،نشــر دانشگاهی،۷۹،تهران، ص۲۸۷. ۱۳. ر.ک، عبدالله جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، نشر اسراء، ۹۰،قم، ص۱۱۹ ۱۴. pragmatism ۱۵. برای آگاهی بیشــتر ن. گ: مجموعه آثار اســتاد مطهری جلدهای ج۱۸(ص۱۸۹)،۱۹(ص۹۹) و ج۲۱(۱۲۸) ۱۶. لذا در نگاه علماء دین، اصل «کلّ ما حکم به العقل حکم به الشّرع و کلّ ما حکم به الشّرع حکم به العقل» معتبر است. ۱۷. ر.ک، مطهری، مجموعه آثار،ج۲۴ص۲۴۰ ۱۸. شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ترجمه آقا نجفی، ج۲ص۳۱۹ ۱۹. مصباح الشریعة، بیــروت، چاپ: اول، ۱۴۰۰ق، ص۱۴ ۲۰. شــرح نهج‌البلاغه ابــن ابی الحدید، ج۲۰ ص۳۱۹ ۲۱. بحار الانوار،ج۱ص۱۷۷ ۲۲. محمدتقــی مصبــاح یزدی، رابطه علم و دین، انتشــارات امــام خمینی، ۱۳۹۰، قــم ص۱۳۵ ۲۳. محمد تقی مصباح یزدی، نظریهٔ سیاسی اسلام، انتشارات امام خمینی،قم،۱۳۷۸، ص۵۹ ۲۴. همــان، ص۲۰۳ ۲۵. ر.ک ایــان باربور، علم و دین، نشر دانشگاهی، ۷۹، تهران ص۲۶۸

کار علم تجربی، شناســایی مســائل عینی و حل آن با روش حســی و تجربی است؛ شکی نیســت که علم تجربی، دانشی مفید و مؤثر در زندگی بشــر است؛ گره بسیاری از مشــکلات و معضلات انسان‌ها در گذشــته و حال با پنجه علم تجربی گشوده شــده و در پاره‌ای از موارد به تسهیل زندگی بشر مدد رسانده و می‌رساند؛ اما نه همه مسائل بشر مربوط به مسائل عینی است و نه روش حسی و تجربی می‌تواند به همه مجهولات و معضلات بشر پاسخ دهد و برای آن راه‌حل لازم را ارائه کند.

چنین نیســت که دین با علم سر سازگاری نداشته باشد و یا مانع تحول علم شــود؛ علم برای دین، ابزاری مقبول و بلکه پسندیده به شمار می‌آید؛ در آموزه‌های دین تشــویق‌های زیادی به علم آموزی و احترام به علم و عالم شده است؛ دین به تحقیق و آزمایش برای کشف واقعیات جدید احترام و بلکه تأکید دارد و همین را ملاک اعتبار یک گــزاره می‌داند؛ اختلاف علم با دین در جایی اســت که علم در تضاد با دین و مانع رســیدن به هدف دین، یعنی هدایت به سوی سعادت شود؛ در اینجا علم، هست؛ اما علم بی‌منفعت یا غیردینی؛ خواه این علم، تجربی باشد، یا غیر تجربی!

اقسام ملاقات کنندگان با خدا

انسان‌های مومن صالح در ملاقات خدا به چند دسته اصلی تقسیم می‌شوند:

۱. کسانی که با حسنات به دیدار خدا می‌روند و با خود کارهای نیک را همراه دارند. خدا می‌فرماید: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا؛ کسی که با خود حسنه آورده است؛ پس برایش بهتر از آن حســنه اســت.(قصص؛ آیه ۸۴) از نظر قرآن، این فرد پاداشــی بیشتر می‌گیرد که در آیه دیگر به عنوان ده برابر از حســنه؛ یعنی «فَلَهُ عَشْــرُ أَمْثَالِهَا» یاد شده است.(انعام، آیه ۱۶۰)

۲. کسانی که با خود به جای حسنه، سیئه برده‌اند؛ چنانکه خدا می‌فرماید: وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ کسی که با خود بدی و زشتی آورده، پس جزای این کســانی که عمل‌های بد کردند؛ چیزی جز همان عمل خودشان نیســت.(قصص، آیه ۸۴) پس مکافات و کیفر آنان همان مثل عمل خودشان است: وَمَنْ جَاءَ بِالسَّــيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ و هر کســی بدی و زشتی بیاورد پس جزایی جز مثل آن برایش نیست و به آنان ظلمی نمی‌شود.(انعام، آیه ۱۶۰)

۳. دسته سوم، گروهی از مومنان هستند که نه تنها با عمل خوب و نیک به ملاقات خدا رفته‌اند، بلکه با «قلب ســلیم» به ملاقات خدا می‌روند؛ یعنی ســخن از عمل نیک و بد نیســت، بلکه کسانی هستند که همه حقیقت آنان که همان قلب باشد، نه تنها سالم بلکه در سطح عالی و برتر یعنی سلیم قرار دارد: إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ مگر کسانی که با قلب ســلیم به نزد خدا می‌آیند.(شــعراء، آیه ۶۹) از مصادیق بارز اینْ افراد حضرت ابراهیم(ع) اســت که خدا می‌فرماید: إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ آن هنگام که قلب سلیم را نزد پروردگارش آورد.(صافات، آیه ۸۴)

۴. دسته چهارم، گروهی دیگر هستند که با قلب منیب به نزد خدا حاضر می‌شوند؛ خدا می‌فرماید: مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ؛ آن کس که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود!(ق، آیه ۳۳) «مُنیب» آن کسی است که از غیر بریده و به خدا پیوسته است؛ یعنی «انقطاع الی الله» یافته است. البته به نظر می‌رسد که این منیب همان دارنده قلب سلیم است، زیرا سلامت را با خود آورده و دل به غیر خدا نبسته است؛ چرا که دلبستگی به غیر خدا است که قلب انسان را از سلامت خارج می‌کند؛ کسی که از غیر خدا فرار کرده (ذاریات، آیه ۵۰) به خدا پیوسته و دل خود را از اغیار خالی داشته، چنین قلبی نه تنها سالم بلکه سلیم است. پس می‌توان گفت که قلب منیب همان قلب سلیم است. بنابراین، این دو دسته اخیر یک دسته خواهند بود و افراد به سه دسته (وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً) اصلی تقسیم می‌شوند: السابقون یعنی دارندگان قلب سلیم و منیب، اصحاب یمین و اصحاب شمال.(واقعه، آیات ۷ تا ۱۱)



چراغ راه

تاثیر گناه بر سیاهی قلب

قال الامام الصادق(ع): «اذا اذنــب الرجل خرج فی قلبه نکته ســوداء، فان تاب انمحت و ان زاد زادت حتی تغلب علی قلبه، فلا یفلح بعدها ابدا».

امــام صادق(ع) فرمود: هرگاه آدمی گناه کند، نقطه‌ای ســیاه در دلش نمودار می‌گردد، اگر توبه نماید ســیاهی محو می‌شود و اگر بر گناهان خود بیفزاید، ســیاهی بیشتر می‌شــود تا بر دلش غلبه می‌یابد، از آن پس هرگز رستگار نخواهد شد. [1]

۱- الکافی، ج ۲، ۲۷۱

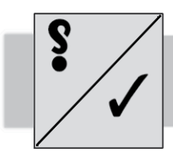


حکایت خوبان

لزوم پرهیز از تملق و چاپلوسی

شخصی از امام هادی(ع) بسیار مدح و ثنا و ستایش می‌کرد. حضرت به او فرمود: به کار خود مشــغول باش و بیش از حد ستایش مکن! زیرا تملق و چاپلوســی کردن بر گمان آدمی هجوم می‌آورد و ظن انسان را نسبت به امور تغییر می‌دهد! بنابراین اگر به برادرت اطمینان و اعتماد پیدا کرده‌ای، در حق او از تملق و چاپلوسی دست برداشته و به سوی حسن نیت و گمان نیک حرکت کن. [1]

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۹۵



پرسش و پاسخ

عوامل فساد اخلاق

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی اسلام چه عواملی موجبات فساد اخلاق انسان‌ها را فراهم می‌آورد؟

پاسخ:

در جهان طبیعت اصل بر سلامت و درستی است

اخلاق خوب و اخلاق بد به نوبه خود مانند همه چیز دیگر این جهان، علل و اسبابی دارد. اگر بخواهیم اخلاق خوب را تحصیل و با اخلاق بد مبارزه کنیم، باید به علت اینها پی ببریم. هرچند بشر، هم استعداد خلق و خوی خوب و هم استعداد خلق و خوی بد را دارد اما اخلاق خوب به طبیعت و فطرت بشر نزدیک‌تر است. همان طوری که تن بشر ممکن است سالم و ممکن است بیمار بوده باشد، اما سلامت به طبیعت جسم انسان نزدیک‌تر است یعنی دستگاه خلقت به حســب طبع اولی خود جسم را سالم می‌سازد، اگر احیانا بیماری پیدا شــد، در اثر علل و اسباب خارجی و میکروب‌ها و ضایعات و عفونت‌ها اســت. طبیعت و فطرت روحی بشر نیز بر راستی و درستی و تقوا و عدالت و آزادی و کرامت اســت، دروغ و خیانت و ناپارسایی و ستم و دون صفتی و پستی و... در اثر یک سلسله انحرافات و علل و اسباب خارجی پدید می‌آید. پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: هر نوزادی طبق فطرت اسلامی متولد می‌گردد، سپس احیانا پدر و مادر وی او را به کیش یهودی یا نصرانی یا مجوسی وارد می‌کنند. (صحیح بخاری، کتاب الخبائز، ابواب ۸۰ و ۹۳)

مقصود این است که اولا دستگاه خلقت به حسب طبع، روحیه سالم و بی‌عیب می‌سازد، ثانیا دستورات اسلام هماهنگ با مقتضای قوانین خلقت است. اســاس تربیت اسلامی بر استخراج و به ظهور آوردن مقتضای اصلی فطرت و طبیعت است. پس آن چیزی که ضروری و لازم است شناخت علل و اسبابی است که اخلاق و روحیه‌ها را منحرف و بیمار می‌سازد.

عوامل فساد اخلاق

۱- محیط فاسد و آلوده

یکی از مهم‌ترین عوامل و دلایل فســاد اخلاق انسان محیط فاسد و آلوده است. محیط یعنی مجموعه‌ای از انسان‌ها و آثار آنها که هر فردی خواه ناخواه با آنها مواجه است و تعامل دارد. محیط اگر فاسد و منافی اخلاق پسندیده باشد، اخلاق افراد و جوامع را فاســد می‌کند. لذا یکی از وظایف و فرایض اســلامی ما اصلاح محیط و ســالم ســازی بسترها و شرایط است که به نام امر به معروف و نهی‌از منکر خوانده می‌شود.

۲- معاشرت با بدان

معاشرت و همنشینی تاثیری شگفت دارد. معاشر خوب، تاثیر خوب می‌بخشد و معاشر بد تاثیر بد. پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: هرکس همان روش و اخلاق را دارد که معاشــرش دارد (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۴۹) همچنین امام علی(ع) می‌فرماید «مجالسه اهل الهوی منساه للایمان» همنشینی با اهل هوا و هوس فراموشخانه ایمان است (نهج‌البلاغه - خطبه ۸۴)

۳- افراط و تفریط در کارها

یکی دیگر از علل مفاسد اخلاق افراط و تفریط در فعالیت‌ها و کارهای انسان اســت. بیکاری و همچنین تلاش زیاد از حد، به نوبه خود یکی از علل تخریب روحیه و فســاد اخلاق است. بیکاری منشــا پاره‌ای از اخلاق رذیله از قبیل غیبت و فتنه‌انگیزی و دون‌همتی و شهوت‌پرســتی است، و تلاش زیادتر از حد اعتــدال نیز پاره‌ای دیگر از اخلاق رذیله مانند تندخویی و عصبانیت و کم حوصلگی است.

۴- فقدان عدالت اجتماعی

اگر عدالت اجتماعی در جامعه‌ای نباشد، خواه از این جهت که رسوم و مقررات و سنن آن اجتماع منشا بی‌عدالتی‌ها شده باشد و جامعه را منقسم کنــد به طبقه مرفه و مترف و طبقه محروم و بدبخت، و یا از این جهت که عدالت و دادگستری ضعیف باشد و برخی بر جان و آبرو و مال برخی دیگر متهم کنند، اخلاق اجتماعی مردم فاسد می‌گردد.

زیرا انســان وقتی می‌تواند اخل